

# مادر بودن از همه چیز طولانی تر است

نگاهی به مجموعه شعر «آمبرولا: خواهر گل های جهان»، سروده نرگس برهمند



لیلا کرکچیه  
شاعر و منتقد ادبی

از سال ۱۳۴۶ به بعد، جامعه ادبی ایران شاهد رشد چشمگیر توجه زنان به شعر و شاعری بود. برخی علت این توجه را موفقیت و در پی آن، مرگ قروغ فرخزاد دانستند و «نوری علاء» ضمن تأیید این نکته، در مقاله‌ای تحت عنوان «تذکره اللطیفه» این هجوم و استقبال را مسبب کمبود اصالت و فقدان استقلال لازم در شعر شاعره‌های دهم چهل دانست؛ مسأله‌ای که عبور از آن به چند دهه زمان نیاز داشت تا از دل آن، شاعران زن اصیل سر بر آورند؛ یعنی زنان شاعری که بتوان از خصال آثارشان به بررسی ادبیات زنان، با دست کم ادبیات زنان پرداخت.



شده امروز، بسیار به آن نیازمند است. شعر نرگس برهمند، همان طور که خودش می گوید «با هیأتی زنانه زاده می شوند»، نه اینکه با تاسی از ابزار و لوازم زنانه بخواهند بگویند ما زنانه‌ایم. درواقع برهمند در شعرش از لوازم زنانه استفاده نمی کند، بلکه زنانه رفتار می کند و بازتاب همین رفتارهای زنانه در شعرش است که آن را منحصر به یک زن شاعر توانمند و باحساس می کند؛ چیزی نظیر رفتار زنانه قروغ در شعره‌هایش، مثلاً آنجا که می گوید: «تمام روز در آینه گریه می کردم» و می دانیم که هیچ مردی نمی نشیند مقابل آینه گریه کند. بازتاب رفتارهای زنانه در شعر برهمند، به شعر او و به شعر زنانه امروز، رنگ و بویی خاص و بی مانند بخشیده است:

«وقتی با تو قرار دارم / کدام روسری ام را بپوشم / تا شبیه یک شعر خوب باشم؟»  
«... زنی هستم در آشپزخانه / که پونه ریز گستره شعر زنان نیز یکدستی دیده نمی شود و با رویکردهای متنوعی مواجه است. اگر شبیه شاعری زنان را در سه گروه عمده «ذهن و زبان مردانه»، «ذهن و زبان بینابین تابع سنت های ادبی مردانه» و «ذهن و زبان زنانه» (که برگردان عاطفه، اندیشه، حس و نگاه فردی زن شاعر باشد) بدانیم، مجموعه «آمبرولا: خواهر گل های جهان» را که اخیراً توسط نشر نگاه منتشر شده است، باید از نمونه های خوب شکل سوم سرودن زنان قلمداد کنیم.

## شعرهایی باهیأت و رفتار زنانه

زنانه نویسی «نرگس برهمند» در این مجموعه و مجموعه شعرهای پیشین او، ابزاری برای شکستن تابوها نیست و مانند اشعار برخی شاعران زن دیگر، زنانگی را با تنانگی اشتباه نگرفته است. برهمند زنانه می نویسد، چون یک شاعر زن است و احساسات زنانه سالم و عمیقی دارد. ازسویی دیگر، شعر او برای اثبات زنانه بودن خود. که البته اصلاً نیاز به اثبات ندارد. تابلوهایی با شعرهای «من قمقمیم هستم»، «من مدافع حقوق زنان هستم»، «من به وضعیت زنان اعتراض دارم» و... در دست نمی گیرد، بلکه خیلی راحت، ساده، خودمانی و البته خیلی زنانه می گوید:

«دلم می خواد / موهامو قهوه ای روشن کنم / از شال قرمزم بزنه بیرون / ارستش مسأله اصلی اینه که دلم می خواد / برف بریزه / روی اون تیکه از موهام / که از شال قرمزم زده بیرون» و به ترسیم دنیایی زنانه می پردازد؛ دنیایی با طیف عظیمی از رنگ ها و احساسات زنانه، یعنی چیزی که دنیای دیگرگون و تهی از معنا



فریبا شادلو  
شاعر

گفت و گو درباره شعر و ویژگی های آن و تأثیر زیبایی در ادبیات از دیرباز در میان ملل گوناگون رواج داشته و به یافتن دانش هایی در این زمینه نیز منجر شده است. این دانش ها که روشنی، زیبایی و تأثیر کلام را مورد بررسی قرار می دهند به ما کمک می کنند تا درایم چطور یک اثر ادبی می توان از رزشمند و قابل اهمیت باشد یا اینکه جوهر ادبی نداشته باشد.

«پرنده بی حواسی که خواب می بیند» نام اولین مجموعه شعر مستقل به چاپ رسیده از لیلی طالقانی است. این مجموعه که شامل ۶۶ شعر نسبتاً کوتاه است به تازگی توسط نشر آردمان به چاپ رسیده است.

با نگاهی به اشعار این مجموعه درمی یابیم که شاعرانگی در او تجربه ای زیستی است نه نمایش شاعری. او نگاهی عمیق به جهان اطراف خود دارد. نگاهی که محدودیت مرزها، جنسیت و... را برمی دارد تا بتواند حرف خود را با رهایی از تعلقات ظاهری به مخاطب برساند. آگاهانه و با احتیاط کلمات را برمیگزیند و می داند ساخت هر کلمه

مروری بر مجموعه شعر «پرنده بی حواسی که خواب می بیند» / لیلی طالقانی

## رعایت ساحت کلمه

را چطور رعایت کند. انسان شعر طالقانی تاریخ طولانی زیسته بشر را پیموده و به درکی فلسفی از دنیا می رسد: «بودا شدم / بر مقبره ها نشستم / هزار سال / دامنه ها را پیمودم / طولانی / طولانی...» و «جهان چون تخم کوچک بر نردگان / تنگ بود و تاریک...» مضامین انسانی و احساسی در شعر او جایگاهی ویژه دارند. طالقانی شاعری ست صریح چه در جایی که می خواهد از عشق بگوید و چه در لحظه ای که از جنگ یا سیاست می نویسد: «زن ها همه به عشق می اندیشند / به چیزی مثل نیامدن کسی...»، «تفرین به جنگ، به صغیر گلوله های ناشی...».



شاعر در شعر خویش، ذات اندوهگین جهان را دریافته است اما برای زیستن و تلاش کردن ارزش قائل می شود: «زانو به زانو باد رقصیدم / چو نان جزیره ای بی سرنوشت / در احتمال آمدن رودخانه ای / از جانب غمگین دریا». همه می دانیم که سال هاست شعر معاصر رو به سوی ساده نویسی آورده است اگرچه عده ای نیز هنوز بازی های زبانی و دشوار نویسی در ملامک شعر خوب می دانند اما شعر ساده که در بیان «ساده» است اما در ذات همان شعر سهل و ممتنع است که اگر کمی بی احتیاطی بر آن راه باید شاکله اش

شاعرانه به اجرا در آمده است: «زن های زیادی از پنجره آشپزخانه دریا را می بینند، / جنگل را / شاید درختی را با شکوفه های فراوان / و سیم برق پر از گنجشک های خاکستری را...» من دوست دارم از پنجره آشپزخانه / یکی از این زن ها را ببینم» «زن های سی ساله شبیه هم اند؛ با موهای رنگ شده و چشم های روشن / برف را بیشتر دوست دارند / حرف زن دن با آنها / مثل لیمو تازه است برای سرماخوردگی / چشم های همه زن های سی ساله در جاده پر می شود / بالاخره روزی / صدای پرنده ای را از جنگل دور می شنوند / و می روند»

«زن، / ترانه ای کردی است / با سه نوار باریک سرخ، پایین دامنش / آرام و غمگین راه می رود...» «با هیأتی زنانه زاده می شوند»، نه اینکه با تاسی از ابزار و لوازم زنانه بخواهند بگویند ما زنانه‌ایم. درواقع برهمند در شعرش از لوازم زنانه استفاده نمی کند، بلکه زنانه رفتار می کند و بازتاب همین رفتارهای زنانه در شعرش است که آن را منحصر به یک زن شاعر توانمند و باحساس می کند؛ چیزی نظیر رفتار زنانه قروغ در شعره‌هایش، مثلاً آنجا که می گوید: «تمام روز در آینه گریه می کردم» و می دانیم که هیچ مردی نمی نشیند مقابل آینه گریه کند. بازتاب رفتارهای زنانه در شعر برهمند، به شعر او و به شعر زنانه امروز، رنگ و بویی خاص و بی مانند بخشیده است:

«وقتی با تو قرار دارم / کدام روسری ام را بپوشم / تا شبیه یک شعر خوب باشم؟»  
«... زنی هستم در آشپزخانه / که پونه ریز گستره شعر زنان نیز یکدستی دیده نمی شود و با رویکردهای متنوعی مواجه است. اگر شبیه شاعری زنان را در سه گروه عمده «ذهن و زبان مردانه»، «ذهن و زبان بینابین تابع سنت های ادبی مردانه» و «ذهن و زبان زنانه» (که برگردان عاطفه، اندیشه، حس و نگاه فردی زن شاعر باشد) بدانیم، مجموعه «آمبرولا: خواهر گل های جهان» را که اخیراً توسط نشر نگاه منتشر شده است، باید از نمونه های خوب شکل سوم سرودن زنان قلمداد کنیم.

«وقتی با تو قرار دارم / کدام روسری ام را بپوشم / تا شبیه یک شعر خوب باشم؟»  
«... زنی هستم در آشپزخانه / که پونه ریز گستره شعر زنان نیز یکدستی دیده نمی شود و با رویکردهای متنوعی مواجه است. اگر شبیه شاعری زنان را در سه گروه عمده «ذهن و زبان مردانه»، «ذهن و زبان بینابین تابع سنت های ادبی مردانه» و «ذهن و زبان زنانه» (که برگردان عاطفه، اندیشه، حس و نگاه فردی زن شاعر باشد) بدانیم، مجموعه «آمبرولا: خواهر گل های جهان» را که اخیراً توسط نشر نگاه منتشر شده است، باید از نمونه های خوب شکل سوم سرودن زنان قلمداد کنیم.

«وقتی با تو قرار دارم / کدام روسری ام را بپوشم / تا شبیه یک شعر خوب باشم؟»  
«... زنی هستم در آشپزخانه / که پونه ریز گستره شعر زنان نیز یکدستی دیده نمی شود و با رویکردهای متنوعی مواجه است. اگر شبیه شاعری زنان را در سه گروه عمده «ذهن و زبان مردانه»، «ذهن و زبان بینابین تابع سنت های ادبی مردانه» و «ذهن و زبان زنانه» (که برگردان عاطفه، اندیشه، حس و نگاه فردی زن شاعر باشد) بدانیم، مجموعه «آمبرولا: خواهر گل های جهان» را که اخیراً توسط نشر نگاه منتشر شده است، باید از نمونه های خوب شکل سوم سرودن زنان قلمداد کنیم.

«وقتی با تو قرار دارم / کدام روسری ام را بپوشم / تا شبیه یک شعر خوب باشم؟»  
«... زنی هستم در آشپزخانه / که پونه ریز گستره شعر زنان نیز یکدستی دیده نمی شود و با رویکردهای متنوعی مواجه است. اگر شبیه شاعری زنان را در سه گروه عمده «ذهن و زبان مردانه»، «ذهن و زبان بینابین تابع سنت های ادبی مردانه» و «ذهن و زبان زنانه» (که برگردان عاطفه، اندیشه، حس و نگاه فردی زن شاعر باشد) بدانیم، مجموعه «آمبرولا: خواهر گل های جهان» را که اخیراً توسط نشر نگاه منتشر شده است، باید از نمونه های خوب شکل سوم سرودن زنان قلمداد کنیم.

«وقتی با تو قرار دارم / کدام روسری ام را بپوشم / تا شبیه یک شعر خوب باشم؟»  
«... زنی هستم در آشپزخانه / که پونه ریز گستره شعر زنان نیز یکدستی دیده نمی شود و با رویکردهای متنوعی مواجه است. اگر شبیه شاعری زنان را در سه گروه عمده «ذهن و زبان مردانه»، «ذهن و زبان بینابین تابع سنت های ادبی مردانه» و «ذهن و زبان زنانه» (که برگردان عاطفه، اندیشه، حس و نگاه فردی زن شاعر باشد) بدانیم، مجموعه «آمبرولا: خواهر گل های جهان» را که اخیراً توسط نشر نگاه منتشر شده است، باید از نمونه های خوب شکل سوم سرودن زنان قلمداد کنیم.

«وقتی با تو قرار دارم / کدام روسری ام را بپوشم / تا شبیه یک شعر خوب باشم؟»  
«... زنی هستم در آشپزخانه / که پونه ریز گستره شعر زنان نیز یکدستی دیده نمی شود و با رویکردهای متنوعی مواجه است. اگر شبیه شاعری زنان را در سه گروه عمده «ذهن و زبان مردانه»، «ذهن و زبان بینابین تابع سنت های ادبی مردانه» و «ذهن و زبان زنانه» (که برگردان عاطفه، اندیشه، حس و نگاه فردی زن شاعر باشد) بدانیم، مجموعه «آمبرولا: خواهر گل های جهان» را که اخیراً توسط نشر نگاه منتشر شده است، باید از نمونه های خوب شکل سوم سرودن زنان قلمداد کنیم.

«وقتی با تو قرار دارم / کدام روسری ام را بپوشم / تا شبیه یک شعر خوب باشم؟»  
«... زنی هستم در آشپزخانه / که پونه ریز گستره شعر زنان نیز یکدستی دیده نمی شود و با رویکردهای متنوعی مواجه است. اگر شبیه شاعری زنان را در سه گروه عمده «ذهن و زبان مردانه»، «ذهن و زبان بینابین تابع سنت های ادبی مردانه» و «ذهن و زبان زنانه» (که برگردان عاطفه، اندیشه، حس و نگاه فردی زن شاعر باشد) بدانیم، مجموعه «آمبرولا: خواهر گل های جهان» را که اخیراً توسط نشر نگاه منتشر شده است، باید از نمونه های خوب شکل سوم سرودن زنان قلمداد کنیم.

«وقتی با تو قرار دارم / کدام روسری ام را بپوشم / تا شبیه یک شعر خوب باشم؟»  
«... زنی هستم در آشپزخانه / که پونه ریز گستره شعر زنان نیز یکدستی دیده نمی شود و با رویکردهای متنوعی مواجه است. اگر شبیه شاعری زنان را در سه گروه عمده «ذهن و زبان مردانه»، «ذهن و زبان بینابین تابع سنت های ادبی مردانه» و «ذهن و زبان زنانه» (که برگردان عاطفه، اندیشه، حس و نگاه فردی زن شاعر باشد) بدانیم، مجموعه «آمبرولا: خواهر گل های جهان» را که اخیراً توسط نشر نگاه منتشر شده است، باید از نمونه های خوب شکل سوم سرودن زنان قلمداد کنیم.



آمبرولا: خواهر گل های جهان

پرنده ای که جوانی می خندد

پرنده ای که جوانی می خندد

پرنده ای که جوانی می خندد

پرنده ای که جوانی می خندد

پرنده ای که جوانی می خندد



زهره نظری پور

دوباره رمز گزاری اش کردید  
حواس زمین به شایعه تازه ای  
نیاز داشت  
به رنگ های مبتلا نشده  
به خاورمیانه که پیرترین  
قصه اش بود  
و حرف های عجیبی در دهانمان  
می گذاشت  
بنفش مایل به ارغوانی  
به ما که از درخت برگشته بودیم  
و می خواستیم در اتاق تاریک  
زمستان

به خواب زمین تکیه کنیم  
سفید مایل به کهربایی  
اسم رمز چه بود؟  
بنویسد از هیچ، ارغوان ساختن  
محل تلاقی ما با استعاره ها بود  
در اسم رمزی مخدوش  
و تا به خودمان آمیدیم  
آفتاب غروب کرده و  
مظلوم ترین رنگ به عاقبت مان  
چسبید

گفتی اسم رمز چه بود؟  
حالا هی ماه را پایین بکشد  
هی زعفران بپاشید  
برتن این فاجعه  
در سرزمین کسی چه می داند  
تمام رنگ ها در کاسه چشم باد خالی  
می شوند  
اما تو چشمت را بگیر  
که هرچه غمگین تریم از آسمان  
که در چشم هم به کیودی نشسته ایم  
تا هنوز

بگذار سفیدمان کنند  
در چهار وجب این قبرستان  
این بار با مناسبات تن نمی شویم  
بگذار تا زانو در رنگ فرو رویم  
و کنار خستگی این ماه، ستاره ببندیم  
شاید پای رنگین کمان وسط این  
دلهره ها باز شود  
شاید اسم رمز باران باشد.



محمد جانبازان

قطاری که از مه می گذرد  
چه چیز در خود دارد  
این می تواند شروع فاجعه باشد  
آیه ای که  
از پیشانی سربازان تلاوت می شد  
بر برف  
که همیشه بر اندوه می نشیند و  
در صدای مسافران سوت می کشد  
کلاغی به خواب رفته ست  
خورشیدی که بر پیشانی می نشیند  
اندوه کدام ستاره را دارد  
گلوی خروسان در تاریکی  
و تردد سایه ها در ایستگاه  
این شب است با قطاری که از مه  
می گذرد  
از سنگفرش خیابان  
تنها قدم های حادثه بود  
که نبود  
که بود و نبود سرباز را  
به شانه در خود  
در شاخه در خون  
به عکس لیلی که می تپد در جیب  
سربازان  
و صدایم لیلی که جیغ می کشد بر قطار  
وقتی هر سایه  
ستاره ای ست  
فرو افتاده در مدار  
قطاری که از مه می گذرد چه چیز را  
می برد  
این را سربازی  
در غروب ترانه ای خواند  
و بر دهانه سنگر  
در اندوه صدایی که از مه گذر می کرد  
فروشد  
اندوه که تپتر حادثه است  
هر روز از جدال با کویر  
پلنگی را به دندان دارد  
و در سایه ها  
سفر می کند  
قطاری که می گذرد در مه  
ستون فقرات سربازی ست  
که از جنگ شکسته بر می گردد.



رضا باب المراد

حال گل روپیده در برف را دارم  
خوشحال از اعلام بهار و  
احاطه در آغوش مرگ  
زندگی با من چه می کند؟  
بلندی رؤیا را به خاطرم نقش می زند  
موهای بلوندت که خورشید همیشه  
است  
اما عجب  
بر آستان گرما  
ابر را بر دوش اشاره به مه دارد  
تابوت زیبایی  
که افتادن نور را  
مجسم می کند.



علیرضا بارگانی

تو را به شب  
به از سر شب، تب  
به تاب تابستان  
به تا سپیده  
که آسیمه سر  
که سرگردان  
تو را به تابیه هایه ای که سوسرک \* سر  
رفت  
تو را به این سرسام  
چقدر مانده بگو از دقیقه های دق  
چقدر تا حق!  
\* سوسرک: سیر سیرک



بهروز بهاری

ای فواصل هندسی گیسوانت  
اندوه به صبح و  
شب ها به شادی  
این است بیرقی که بر تنفس  
کشیده ام  
چون غلیان مضطرب کف آلود دریا  
سیاه از نفس  
به آونگی بر تن  
ایستاده در نبره های نور.  
بغض سپیده دمان  
دریای پارونیدیه است.



یداله شهرجو

شکوفه همیشه این نیست  
که درختی در آستین تو باشد  
و دکمه های برهنه بر شاخه ترش  
به جست و جوی دستی  
تو را از هیروت ناغافل دریا  
به کنج اتاق خواب بغلتاند  
شکوفه!  
رح پنهانی از درخت  
در چارچوب صندلی است  
صندلی روی شانه های من  
من در تخیل جنگل ایستاده ام  
ای شکوفه مست!  
بر ردیف دکمه های پیراهن  
تو مثل حلقه های رها در هوا ایستاده ای  
نفس کشیدنی از بودن با تو سخت است  
دارم به خیابان و جنگل و این همه  
صندلی کار نهاده  
در اشکال هندسی ذهن فکر می کنم  
از این برهوت نشسته در خیابان  
از این آشفته موج هایی بر آشوب سینه  
آتش نشان رنگ بر چادر زنان بندری  
از جنوب  
از این همه ماهیان برهنه در بازار  
تا شکوفه چشم کشوده در آستین  
جنگلی پنهان در رخ های صندلی  
فاصله است.



طاہر آغوانیان

کارون رنگ پریده عادت داشت  
از لبوان های لب شکسته آب بخورد  
و همیشه حاشیه اش خونی بود  
همه کتاب های سر به زیر  
این طور نوشته اند  
اروند اما از فرق سر چرمه خونی شد  
از دست ماهیانی که سینه به سینه  
برای ضرب المثل قدیمی نقشه  
نکشیدند  
رود بی سر و پا برای خودش کسی  
نمی شود  
تا کوه های سر به هوا  
مثل برف دیدنشان یکدیگر را زخمی  
ببینند

